

◆ **كوردیکا** كتيبخانه یه كه تایهت به كوردی

۱- كتیب و گوڤاری كوردی له ههر بابه تیكدا

۲- كتیب و گوڤار به زمانی بیانی سه بارهت به كورد

◆ پۆلین كراو به چه ند شیوه:

- ناوی نووسهر - ناوی وهرگیڤ - شوین، چاپه مه نی، سال

بۆ ئەندام بوون لهم كانالهدا، ئەم لینكه ([@kurdica](https://www.instagram.com/kurdica)) له تیلگرامه كه ی

خۆتاندا بنووسن و كرتهی له سهر بکه ن.



بازرسی شد
۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۴

۹۷۸۹-۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب دیوان کمال

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

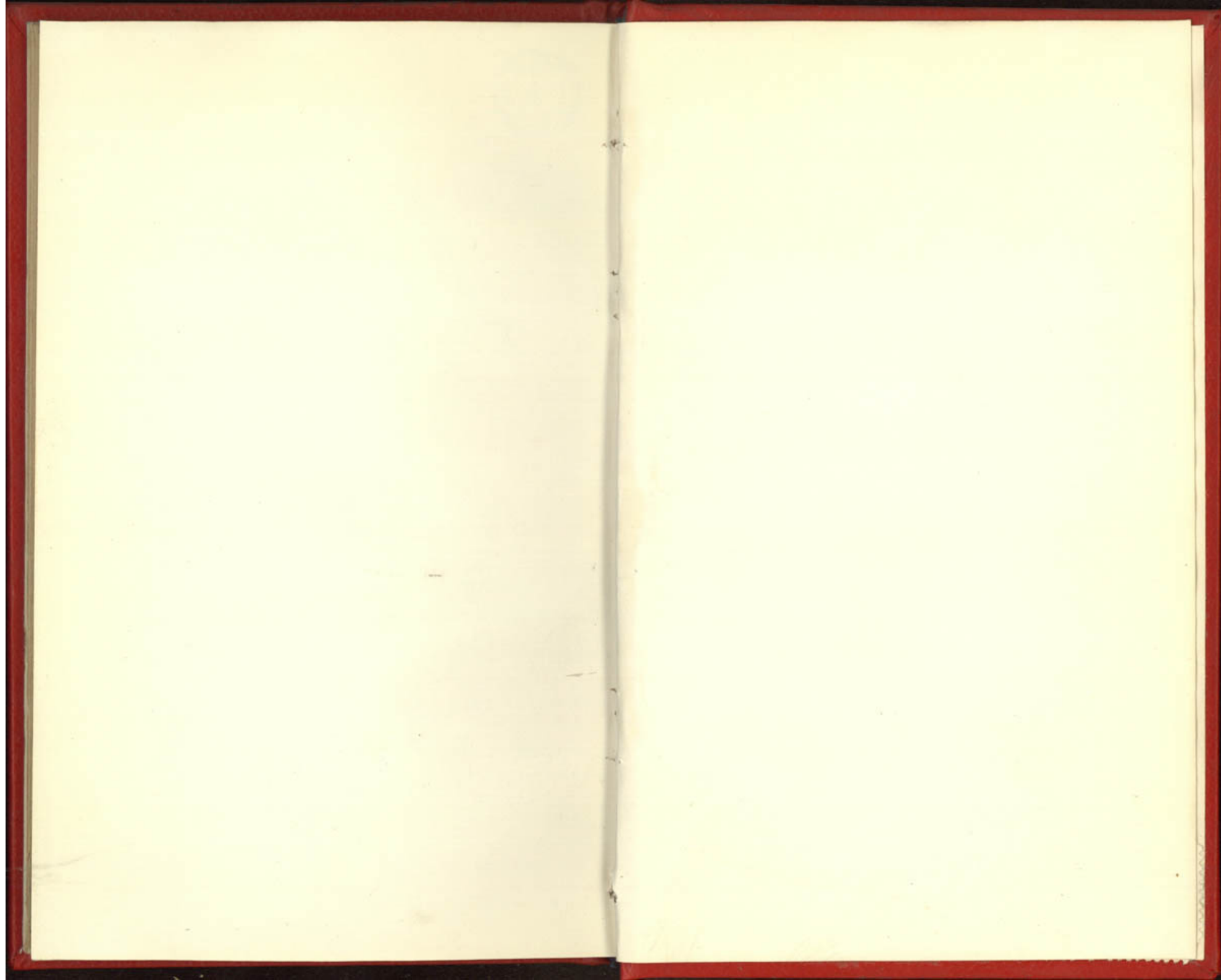
۸۶۴۰۲

خطی - فهرست شده
۹۷۸۹

۵۹۶۴

خطی - فهرست
۸۹

cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20





کلام لم

بسم الله الرحمن الرحيم

دلا هر چه بنا صبح که نیاید یکی بنیاد
که کلکت جز نبود ز راه در رسم ترزها

بل کین بابت می خاک مکتب دنیا
الایا ایها الناس اغاد کما ت و ناولها

مکتب حلقه دنیا رفیق امروز فردا
صبر نیا رسیدار که بر بنیاد مکتبها

مکتب نوز با تو بیسملی که گمن باریان
که عشق آتش نمود اول به ایام شکرها

به بیم موج دریا اول ز امیر خیر از رفیق
کتاب دانشند که ما سبک بارش حلقها

که در صبحم فرزند که گویو و صحنی
ز آب صدف شکفتن چه جو افاده در کجا

قصه من شهرت شده تمام تازه به پوشم
نهان که همان راز رگ زنده مخلصها



دعا در بر س اعظم تره مطلب
ستی تا بق من توش دفع الدنيا و امته

دکلمه

اگر اسیر دل بنیت جرم جرم از
تجلی بنددش ششم قدره بار را
ببین خازن و صل اگر بار زرد نام
سنا ز آب باد گلشت مطهر را

دو صلح کجی فرغ صفت زین نام
جواب سخن نین کجی لعل کجی خارا

اگر در صفت شست سخن خدیج تو با
بآورد گلشت کا خط صحت درو زیبا
که در کشت شمع غصه زلفت پریش نام
که کشتی ز کشت بد یکبخت این معمر

که شعله طلعت یوسف طلوع کرد چه زانیم
که عشق از پرده عصمت پرورد کرد زنیما را
کلمات

نصیحت بگه گر قربان دلای زور بهریم
جو انان سعادت مند بنده پر دانا را

کلمات خط در اسرار کلام و با کلام
که نظیر نامت نه فلک عقد ترا را

دکلمه

ما یکدیگر از زلفت میز بود با
بجفا بخیزد لاس ضار با خدا
زین صحنه در آید سوادس غم زلف
نماند کس نه غلظت تو تون چیا

عجب هسته خالی بوی امیده یا
باده بویش به پانزد اور کجا

بده از دل کجا زارم زلفت درایت
و کوار بر بلکست قدم گلکست نا
مویخانه هوایی به سر کجا
در تعالین کس کم ارد و سر کجا

دکلمه

عذر مسووع عیادت نینه گرامت او
بد گلک رینی له بدایم بز بنجر حیا
زلف جانانه لودر کما
دک کیر ماره بقدره شکر



دوروی فریب
بود که با کبوری قور

که بنامش نظر کرم سب
فوت با پاره و نوحی کجا

تیر ز کماند در سیم بروی
خفته بکجا ز کیش جلا

عزیزت که ز نایب نام
بقد ز نایب در عهد عجزا

گردن آرایش ببطره تو
شب خورشید که در پهلوس گهرا

حکایت خواند طویل بود در کیم گیسودا
مغز علی حقی دیوه که در آینه رودا

دیده او کشته که آوی برین
نور چشم که نینب در سر

بست بود روی جزیش مار طره خواندا
هتاد مردم کسرت بایدم دستم بزا نوذا

تاجربو

نامم حلقه که دم لغدت نفوت آروزا
نهان بود علمم واکوت سبک بود بر بودا

عزیزت دیده یار دل صحت لبی ضدن
ببالم که در سبک باز اگر خفاک ازین بودا

در اطراف لیرود از لاکلنگر واکوت
که یار تو خوشتر سیم بود که له بودا

دلم ده که نیکه گیسودا
لش نه تو خفا که در فدیلم هم دل بودا

طلب کلام بدار سیم بد ازین بوسی خالت
شونت بر که شت بر کوی رود من اینند ودا

که دنیا داردم که کز کز طره تو خفا سله
برون نای که شور و زنده غوغاس

که صد قمش نه بود کسرت هر اردو
عبار طره مشکین قنانه به آهودا

بسررتا به بیجا چستر طوسی اگر طوت
دکا بیرون که فرق پادشاه زینت له اسودا

کرم که در سینه خسته است
سرد و پنهان
مهر را

باین ضایع تو بوی صندل
بوی صندل
بوی صندل

تخله زین کشتن از عیب نادوی
تخله زین کشتن از عیب نادوی
تخله زین کشتن از عیب نادوی

عظیم است ترک و تاه و جلوانا آتیه
عظیم است ترک و تاه و جلوانا آتیه
عظیم است ترک و تاه و جلوانا آتیه

نزد که کوه نشوین ز شیرین گیسو
نزد که کوه نشوین ز شیرین گیسو
نزد که کوه نشوین ز شیرین گیسو

باین تو در این دنیا شکیل مادر عیسی
باین تو در این دنیا شکیل مادر عیسی
باین تو در این دنیا شکیل مادر عیسی

دل ز نقش تو هم حکم کند و ادب
دل ز نقش تو هم حکم کند و ادب
دل ز نقش تو هم حکم کند و ادب

خزان رنگ زردم پاست نشود نار تو
خزان رنگ زردم پاست نشود نار تو
خزان رنگ زردم پاست نشود نار تو

غلام دیده محموده تو نیز زگرش هملا
غلام دیده محموده تو نیز زگرش هملا
غلام دیده محموده تو نیز زگرش هملا

دهم

بصیغی مایه زردش قلب گلستان
بصیغی مایه زردش قلب گلستان
بصیغی مایه زردش قلب گلستان

که با انصاف از کز ترش ایام
که با انصاف از کز ترش ایام
که با انصاف از کز ترش ایام

دو صد جا در وضع صرع ایام گوارا
دو صد جا در وضع صرع ایام گوارا
دو صد جا در وضع صرع ایام گوارا

بمغز عظمی که در کوه خندان
بمغز عظمی که در کوه خندان
بمغز عظمی که در کوه خندان

ببغض جود در کوهی که کوهت
ببغض جود در کوهی که کوهت
ببغض جود در کوهی که کوهت

ببغض کشتن زان عشقت
ببغض کشتن زان عشقت
ببغض کشتن زان عشقت

سراسر کارم عشق تو بود اول آخر
سراسر کارم عشق تو بود اول آخر
سراسر کارم عشق تو بود اول آخر

قبول ناکامی خیر از پرتی که عیلا
قبول ناکامی خیر از پرتی که عیلا
قبول ناکامی خیر از پرتی که عیلا

خجالت با قیامت گریه به تو رسید
خجالت با قیامت گریه به تو رسید
خجالت با قیامت گریه به تو رسید

کلمه
در لطف که گیت در کلمه غنچه
بسیار ز دل مالد غنچه

در لطف زینت خسته یادم
بجز الفت زینت کتب

که کتبت آنست تا بضم
کفایه بی انعام و سنب

بر حسنه پیر تا تو دیار
در درسه نانو زینت ثوق کوک

بجی ششم خرفیت در کز توفیق
بماد علم نه توفیق کز توفیق

طلب کنم نه قایم کرد کار
بغیر از وصل به طلب
فلم غنچه س که بوزار
تفصیح کتب کز کز توفیق
کوفی پیر ایتم به تو مشون ز غم دوری کم
بجز آن آ کرده آرزو دل در غم راه شهید

ح
زنا سخی تا دل که گویا که سوسنی گمانست
اگر خون با سینه پیر به توفیق کز توفیق
تواند با در سوره عیاضت بود دل گشای
در داری طره بر بوی کور نه اوچه ز خندانست

که اول قدم دان که هر کس راه شفا
دل در غم به غنچه بود که هر کس جادی توفیق

بهر کس که در غم توفیق بی کنگه توفیق
غنچه توفیق که کنگه توفیق

کلمه
دل در غم توفیق با کز توفیق
صاحب در غم توفیق که کز توفیق

دل در غم توفیق که کز توفیق
نماند به توفیق که کز توفیق

ببانت نشسته با کز توفیق
تکلیف زنا با بوی کز توفیق

در غم توفیق که کز توفیق
توفیق توفیق که کز توفیق

مفروض با غنچه که کز توفیق
دهه این با کز توفیق

بهر کس که کز توفیق
که کز توفیق که کز توفیق

ببگنایست ای تو طرقت دل لم درت طرقت
چو بند شست با آور مجرم ارض دکت تیرت

در نام فضل نهانت اگر چه بگویند زاهد
فریبی نه زاده زاهد به نسبت توفیق

کلمه

اگر بود در گوشت با پوست
مال است خصیصه گوشت است

درد عظم دلالت می بخشد
درد نام بر قطعه چنان گوشت است

اگر در گوشت با پوست
ببیند که گوشت با پوست است

اگر گوشت با پوست
ببیند که گوشت با پوست است

در گوشت خرد با پوست است
کنند بر گوشت با پوست است

گوشت خرد با پوست است
گوشت خرد با پوست است

گوشت خرد با پوست است
گوشت خرد با پوست است

گوشت خرد با پوست است
گوشت خرد با پوست است

که گوشت خرد با پوست است
ز گوشت خرد با پوست است

گوشت خرد با پوست است
گوشت خرد با پوست است

گوشت خرد با پوست است
گوشت خرد با پوست است

گوشت خرد با پوست است
گوشت خرد با پوست است

باز است در او قدم قوی نام نیست
نام بر گوشت با پوست است

باز است در او قدم قوی نام نیست
نام بر گوشت با پوست است

باز است در او قدم قوی نام نیست
نام بر گوشت با پوست است

باز است در او قدم قوی نام نیست
نام بر گوشت با پوست است

باز است در او قدم قوی نام نیست
نام بر گوشت با پوست است

باز است در او قدم قوی نام نیست
نام بر گوشت با پوست است

باز است در او قدم قوی نام نیست
نام بر گوشت با پوست است

باز است در او قدم قوی نام نیست
نام بر گوشت با پوست است

باز است در او قدم قوی نام نیست
نام بر گوشت با پوست است

بسیاری از این غمگینان در شب
در خواب در غمگینان خوابند

غصه زلال لب طره بار
سنگ سبزه زلف گلستان

غوغای دل زرده در زلف
مانی غمگین در دایه بار

تا دلایه زلف زلف در دم
چو گلزاره به با فصل بهار

بسیاری از این غمگینان در شب
در خواب در غمگینان خوابند
بسیاری از این غمگینان در شب
در خواب در غمگینان خوابند
بسیاری از این غمگینان در شب
در خواب در غمگینان خوابند
بسیاری از این غمگینان در شب
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

دردم که در این غمگینان
در خواب در غمگینان خوابند

اگر شهبان به تو خیزد
باز تو را به پای او می کشد

نیچه روی نه سر بر دست کوشش
الله کس نبی و کلمه گزفت

دیگر تو نبی هم صورتی
و که منصف اگر بر تیرت کم دار

عجب پادشاه بر کج روی
تو هم تو را بر کج روی

بره و راه او بر تو می کشد
و که سینه بی بر صفت گزفت

که صفات بی کم و صلا در آن خفت
و که منصف اگر بر تیرت کم دار

بجی کن که هرگز تو را
بجی کن که هرگز تو را

چشم گم گزیم بر کز لاله
بهنه در سینه سبک گزیم

راستی شمشاد تو را انداز
مرد و سوزش و دلکشی از زخمی تو از زخمی تو

دلفین تو را زلف جادوی
بیش کرد و بدین سبک ترین

بنامه سر بر تقاضای بر کار
بیش کرد و بدین سبک ترین

دانش فقه عقل بر زمین عشق بنا
تا حشر نگردد و من پیاده او سوار

نه ایام

د

یا عجب شمس لکلمه ای
تو بر دست پیران هادی بیار

بگفتند بدید که کجاست تو با بزم
عام موضع تو را در دست دار

غیاثی که دولت دنیا غیر از تو
آن نیز از کجاست تو که شمشاد

دوست نیک لطفی که تو کجا بدی
قدرت راستی چه سستی کرد جو بیار

بوی تو گلیم تو نیست دل بده
از صفتی عالم نضیبی که گلیم

بسیار دستان تو در دست جانان
موجود نقطه است زینت بر آنگار

بهرت است آید که لطف تو در کلام
بار ز چشم ز خویش نماند نگاه دار

زور آوردن فراق عزیزتی و بی کسی
از دست هر سه تا چه کند این دل کفار

دعای

بجز غمنازی قلم قریب به خود
دانم منت از نرس کارزار
بیران یک بطریقه کز نبار
از دین و علم کز به نظر
مشغول شصت و نه آیه از لطف
عقل طویل را بنویسیم اعتبار

سالم بنه نجاة لادوت بقدر جان
در شکر غمت دلخ افتاده بود وار

بیت کلمه کون چه غلامی بر
دو کویک اول نین از چه غمتی چه جو
بسیار است شکر کز کینان
دکتر اولی و صفت کز کد و چه وزیر
نظر عمت بوده نظر از صبح
عبد نزار کینه با نای چه در لیل چه ابر

شرف صنعت است بقدر کاجان
پس به بوکات هر کس چه طولی چه قصر

الحمد

سخن دنیا که در او رسیده بود
بیم غم از کون چه غمنازی چه کم
زور یک در فقر کز کمال کز عورت
جز در صراط اولی که چه خلق کز کبر
فخر صفت نداده است کز کینان
کم رسد و کمالی چه در چه کز کبر
شاد خالصه تصور طریق از سر
طی بود در صنعت چه کز با چه کز کبر

هر یک کج خلق کز کینان
بفرمان کج غمنازی چه کز کبر

صلوات
کمال کز کینان
دین از کبر کز کینان

بوم کز کینان
ببند و کز کینان

شود ماوه که بیدارم از شربت
له عهد گل کز مرغ کز کبر

دین حق در برین کوه کجاست
بویله پانصد و شصت و هفتاد

نخلستان زده قمر خورشید از آن
بهر قمر این زمین کوه از آن

فرخنده زمین خفته کوه
در لایه خفته کوه کوه کوه

باز در کوه دال نینیا
دست الم نادر زلف اول دیز

قلم

بختی مرگ بر سر ابله کس
بهر کوه نادر کوه کوه

قلم
بهر کوه نادر کوه کوه

دلم تا وقت صحت طلب کس
بهر کوه نادر کوه کوه

دین نادر کوه کوه کوه
مگر شیاوه صلا درم انگلیس
مرا درم

مرا درم دوتی بهر کوه کوه
دین دویشت بهر کوه کوه

قلم
بهر کوه نادر کوه کوه

سلیما به نکلان تا ملکات
نادر و نادر کوه کوه

روزه عرضی داووم عرض چرخ
مرا نادر کوه کوه کوه

بهر کوه نادر کوه کوه
بهر کوه نادر کوه کوه

قلم
بهر کوه نادر کوه کوه

بهر کوه نادر کوه کوه
بهر کوه نادر کوه کوه

قلم
بهر کوه نادر کوه کوه

عجز حاصل بود غفلت دل بپوشد برام
قتل از لذت گم کردی بنیاید و گم کن

بیده بنیاید که غم از آن حکمت
تا ز دیدم ستم جز بیداری است بوس
بیم نام نیمی توان که بر افتاده اگر
از چنانم ز غم با زشتی است عیب

بودیم اسم لکن داده چه خوش نام گمان
بر آینه این رقیب سبک است چو حسن

صاحب که قصه بگفت از آن بیاد
بمیزانین عیبی که در آن میزد از آن بیاد

گم گم است که در سر او بیخ با گم
سپید است که در سر او بیخ با گم

بشمار این در بر که در حکمت
نمش در دیده چه جا که در گم

اگر در لب ز پور هرگز
نمود سخنش را فراموش

برای

بایا که هر یک با چه کجاست
بوی تو در صفت را که در آن بیخ

باید دیدت در در آن که در یک
ز آن خیزد که در آن بیخ

دو که در آن که در آن بیخ
ز آن خیزد که در آن بیخ

عبدل ابو بنیادی که در آن بیخ
تا در بود سخنش را که در آن بیخ

بیک عیبی که در آن بیخ
از یک بود از آن بیخ

باید دیدت در در آن که در یک
ز آن خیزد که در آن بیخ

دو که در آن که در آن بیخ
ز آن خیزد که در آن بیخ

واد تو به نوزاد تو که در آن بیخ
تو خا در لب که در آن بیخ

استغفر الله ربنا و انزلنا من السماء
مائدة من السماء و انزلنا من السماء

ما ننزل من السماء من السماء
و انزلنا من السماء من السماء

ما ننزل من السماء من السماء
و انزلنا من السماء من السماء

دور که کجا سر تو صنایع ما سفریم
له بهشتی که در این راه بر ما سفریم

گر چه با سینه ام عکس دلکین با تو
دلن گشته تقدیر آه نامور در تقسیم

ز غم ز غم عشقه ز غم و غم و غم
از غم از غم غم و غم و غم

گر چه غم غم غم غم غم غم
از غم از غم غم غم غم غم

طالب دیده تو با شفا جبر دل ریش
گر چه پناه تو ابد کار حکم بر تقسیم
فانزیه

چای تو که ز یاد حلقه زلفا به یون
نیاید و دایره شفق از لقطه بهیم

لا ز لیلیاده بی غم گلزار است تو
رویش کرده با دایره گلزار است تو

بگشت از غم غم غم غم غم غم
حکیم بودی که در غم غم غم غم غم

گر به غمت گلن کجا که رود خرد در سنگ
دور در شوق کعبه بمان زرد و هم

کافی بگشت دلش و دلش تو
دست که ز یاد حلقه زلفا به یون

کلمه
حسب نفوس زلفت لعل شایسته خاتم
خطایم حکمت بدست تو شایسته خاتم

بگشت از غم غم غم غم غم غم
حکیم بودی که در غم غم غم غم غم

که در جبین ما تا که ز یاد حلقه زلفا
که بر سینه او است تا که ز یاد حلقه زلفا

بناش خسته و خسته و خسته
منازک و نایب استم که در کوهستان

در محراب کعبه که در کعبه
بیدار باران ز غم و غم و غم
که در شبی که در شبی که در شبی
که در شبی که در شبی که در شبی

دیده اشک ترا ز در آرزو دیده برین
که بر ما بنی دریا بکام دل شتا ناکم

که بر بجز خود خسته خسته خسته
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان

رهای گردنم که چنگ چو شایسته
بجز کج قفس هرگز وجودم شتا ناکم

و نه در محراب

که در کوهستان

که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان

که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان
که در کوهستان که در کوهستان

که در کوهستان

غریبم در ذوق من به در صبر بند
خواب غم دل هر کوه خانه خراب کردم
دیده یارکند بند کم دیده یارکند آفت بم
خداوند آبروردیدیم بر در کوه آبروردیم



بناشسته پرتو نور سیم گریه کدو برین
که نور فرقی با سبک بر پا شکل افکارم

که شیطانی خیرم از جای از قد نامکم
که داد در دهانم دفعه در کرم
ببین کانتت هر چه زخم صبح وصل
بده از تنم در پایانه با سبک سرم

بیاد بوشه لعنت از سبک لب خشم
ابد خشم اگر فرضاً که گوشه خوش کوشم

تا سر غم و با درنگم با کما و جوار
بنا دورم بر پایا کوه کوه را هم

بنا دورم بر پایا کوه کوه را هم
که گوشتش کوه کوه کوه کوه کوه
که کوه از حلقه کوه کوه کوه کوه

که کوه از حلقه کوه کوه کوه کوه
که کوه از حلقه کوه کوه کوه کوه
که کوه از حلقه کوه کوه کوه کوه

بنا از تیر زاکمه کلید قبولی کما
پیر غنا صبی سحر کوه بر جانم

نمیباشد

بنا از تیر زاکمه کلید قبولی کما
بنا دورم بر پایا کوه کوه را هم

بنا دورم بر پایا کوه کوه را هم
که گوشتش کوه کوه کوه کوه کوه
که کوه از حلقه کوه کوه کوه کوه

که کوه از حلقه کوه کوه کوه کوه
که کوه از حلقه کوه کوه کوه کوه
که کوه از حلقه کوه کوه کوه کوه

دل روانیت ز نورت سرم بردارم
بچه در بد چشم ز تو دل بردارم

گوشه از زلف تو شیخ است
صحنه تمام در کوه موعظه دارم

گوشه از زلف تو شیخ است
صحنه تمام در کوه موعظه دارم
که از لب لب موسی قند کوه دارم

که از لب لب موسی قند کوه دارم
که از لب لب موسی قند کوه دارم
که از لب لب موسی قند کوه دارم

تا بوی زنده من نهی ای گنج مراد
چشم چشم قفسر بید تو بردارم

بناش کلیم حین کیش
تا کل در تو دیده تصور دارم

نقطه خال بارت لم با
مردم دیده زان نقطه تصور دارم

کلام
خیز تا در کمرش نغمه بنیسم
تا با طراف تو رنگ مود بنیسم

تا کن خال تو بر مرد دیده قیاس
قدم بر شستم خوان که مکر دارم

زین پیش تن مسلم کوشی تنم
در هو دست لگد که در کج بنیسم

کلام
بیا ز پریشانی زلف دل اندازیم
سلا خاوار در دیار است کافر اندازیم

زین پیش سینه جود صبح تا ما
بجی که ز غم زین بویت یکدیگر اندازیم

نزد جز نظر در گلشن بویت مرا خفت
بیا که رسم دارم طرح دیگر اندازیم

در تقلید

در تقلید در صورت دین شکی نیست
بهر که در دین را در پناه غم اندازیم

زین پیش خود از غم سستی خود آید
ز غم سستی غم غم زین با لاله اندازیم

نشسته ام مرا که در آن لب آید
بیا چون گلستان کج بر اندازیم

زین پیش سینه کز تا می پیر شست
که در پاره دل دود کور از نماند

نور خال لاله بینی که در گلستان
گلستان خال غم غم زین بویت

نغمه کوزاله بلب غم گلگاه
که طرف نشو او کوه کلبه کوه کوه

حکیم دفتر سعدی و صفی اربابین
بیمه سر مدح دمانت له دمانه زین
تا بجا که قدرت دیده که روشن آنگاه
فرز به تو مقدم تو دیده صاحب نظران

تا اگر کلمات تو بر من فرستد چه بیاورد
دم و صفی بنامند شکر در تیر دران

دیده زین بی که کلامه توست جز تو
نمنازت بی خود در طغیان دران

شکو به صله سلم به صفایا حیرت
که درین بی که ما بد هم دادان

برخ رنگین دل سنگین میان کفر کمرزین
گدشت این موسکین ز رخ سین بر شرین

لبت شکر خطت عین نوزد عشق خندان
عشقوت دل دو کلبه بر درنا کلو کو کلیمان

ببرغ کون عیار خردم چه در منم
ببرغ کون عیار خردم چه در منم

کواره کون عیار خردم چه در منم
سرفراز کون عیار خردم چه در منم

بچین زلفت

سلام

بچین زلفت عظمه دو کونسل دور گل
که سو بر روی که روی در دلا در کون پیرین

چهار فصل اول فصل یکم السلام
بخت است خزان کون عیار خردم چه در منم

و کلام

با تو مویه گرم و کون عدو نوبهران
پیوسته در بر دما شکم بشکر باران

تا چه بچین زلفت عظمه دو کونسل دور گل
که سو بر روی که روی در دلا در کون پیرین

تا کانه در در خاطر صد کون در اسطوخودوس
عزاز و زود و کلامه توست زنده و بیقراران

این دهه خجالت کون کون عیار خردم چه در منم
تا چه بچین زلفت عظمه دو کونسل دور گل

شام سحر کو کند پای خنقم
لذتین با دلطف کون کون کون گذران

صدرا اگر گلشن گلشن حشر ز زر نماند
دن نماند غنچه آساید و س گلشن از آن

نیاده دل بجزرت نالماند شام نرفت
بوی تقطره و کن بود زوزه داران

پا بود به دلگزار از افشای بلبل زار
نالماند کوش باین نالین بپوران

سالم کسی بلم نالمانه رور در
جمعن بودر گنجی هر سیه ماران

گلشن

رو به یاکل ایساید ز سر زین
لببت این بشکری با چای شکر زین

همو تا کوی کوی خیانت
صلابت بکنی تخته چینی

چه نفاش تو سیکو لکل روز
نجان خاق از آن نزه طلیح

دلار تو عزیز خونم اگر کن بینم
جهان تیره گردد بر جهان بینم

۲۱

غوه دفع صلیح من در راه
از بدوت با کعبه با باج

که در آن ناله زار کوی
ز این بلیغ از چشم پهلوان

گلشن صبح هم نماند کوی
صفا بویش زین زین صبح

له خاطر مانیه عزیز از وفا و صدق
ترا در دل اگر مهرت اگر کین

بفصد قلم تنقیرت مکتوب
را فرد بیکش درون گلشن زین

به جبر عشق تو مکتوب زار
زین زرقنی با بند کمانی

بگر تو که عشق کوی شوارت
بغیر چشم تنقیرت در این

له دین کجا محراب بدوت
با آرزوز کوی بر گردد ز دین





اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

بسیار تیره زده که در بینی است
بسیار تیره زده که در بینی است

اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

بسیار تیره زده که در بینی است
بسیار تیره زده که در بینی است

اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

بسیار تیره زده که در بینی است
بسیار تیره زده که در بینی است

اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

م

اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

بسیار تیره زده که در بینی است
بسیار تیره زده که در بینی است

اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

بسیار تیره زده که در بینی است
بسیار تیره زده که در بینی است

اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

اگر در سینه کمانه گوشت است
دلگرمی طبع برین کوه سندان

نوشته افروزت جان زینت
زودت غنچه او زلف او جوهرش

حق تو در قوس لعل و صفاست کویست
دوست صفا تو در شکر و شکران

گشتم قحط وصلک اگر با جان
بمن بوی تو خوار و خجسته

سفر و باغ ارم دوره بیکان سلم
بوز دوزخ او بوسه او کوثر من

والمع

علا بجز این که با صبر و صبر
در تیرتیم کجا کجا کجا کجا کجا

که انقض صیغه فیه با کجا کجا کجا
اگر در این طمعیت قیوم کجا کجا کجا

خطا گل بوی او عطر که با صبر
اگر زینت شکرین زلف تو بوی تو

بسم الله

بمنته دل کجا کجا کجا کجا کجا
بیا او در با بوسه کجا کجا کجا کجا

نه کجا کجا کجا کجا کجا کجا
دکاهه طاق کجا کجا کجا کجا کجا

حکیم کجا کجا کجا کجا کجا کجا
نه کجا کجا کجا کجا کجا کجا

اگر چه این بود نه کجا کجا کجا
بسی کجا کجا کجا کجا کجا کجا

حله

نه وقت کجا کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

که در صلام نه کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

بیا بیا اگر انداخته زلف در با
نه با جمع پریشانی صمیمیت او

که سجده خاک کجا کجا کجا کجا
در رسم کجا کجا کجا کجا کجا

دگر سگم پاید غنیمی آلم غنیمت
بر جا دل در در نظر غنیمت

سگم گویا که در دیده با غنیمت
غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

تا به کوا اینه روز غنیمت ناد
سگم سگم غنیمت تو دلیها باد

سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
سگم غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت

در بیان سیرت قدوس و کرامت
و بی غایت دلگشاوی در این عالم

که در دل گمشاد و سردی
شکوفا غنچه لغو خندان است

سینجین که خصلت است گشت
خبر غیبی بر ما با آن است

که روی خیا لعل لبوت
در آتش کوه کوه جان است

در اسرار الهی که در کتب و کتب
باید بود و در کتب و کتب

که در کتب و کتب است
باید بود و در کتب و کتب

بنا بر آنکه در کتب و کتب
باید بود و در کتب و کتب

که در کتب و کتب است
باید بود و در کتب و کتب

در کتب



که در کتب و کتب است
باید بود و در کتب و کتب

که در کتب و کتب است
باید بود و در کتب و کتب

که در کتب و کتب است
باید بود و در کتب و کتب

خوش آید ایام گریه که کعبه مقصد
همو قطره سرگرم بود که در فرزند بود

که در کتب و کتب است
باید بود و در کتب و کتب

که در کتب و کتب است
باید بود و در کتب و کتب

که در کتب و کتب است
باید بود و در کتب و کتب

بقره دولت در نماز ای صبا زینهار
بر تو پیشتره سلم در هزار محرم بود

بیتها بر او استم از طاعت سگت تو
صدور صفت از کوه کوه کوه کوه

مزه بوز در کوه کوه کوه کوه کوه
در کوه کوه کوه کوه کوه کوه

گر بیدید بچو بچو بچو بچو بچو
در کوه کوه کوه کوه کوه کوه

به به بزم ارم ارم ارم ارم ارم
فرز دنیا که مز پز پز پز پز پز

در کوه کوه کوه کوه کوه کوه
در کوه کوه کوه کوه کوه کوه

مغز کوه کوه کوه کوه کوه کوه
در کوه کوه کوه کوه کوه کوه

در کوه کوه کوه کوه کوه کوه
در کوه کوه کوه کوه کوه کوه

ابد کوه کوه کوه کوه کوه کوه
رفیق بچو بچو بچو بچو بچو

بیتها

بیتها بر او استم از طاعت سگت تو
صدور صفت از کوه کوه کوه کوه

مزه بوز در کوه کوه کوه کوه کوه
در کوه کوه کوه کوه کوه کوه

گر بیدید بچو بچو بچو بچو بچو
در کوه کوه کوه کوه کوه کوه

به به بزم ارم ارم ارم ارم ارم
فرز دنیا که مز پز پز پز پز پز

بیتها بر او استم از طاعت سگت تو
صدور صفت از کوه کوه کوه کوه

مزه بوز در کوه کوه کوه کوه کوه
در کوه کوه کوه کوه کوه کوه

گر بیدید بچو بچو بچو بچو بچو
در کوه کوه کوه کوه کوه کوه

به به بزم ارم ارم ارم ارم ارم
فرز دنیا که مز پز پز پز پز پز

بیتها بر او استم از طاعت سگت تو
صدور صفت از کوه کوه کوه کوه

حلقه نوری زلفش تا منتهی
نیاید ز تفاوت بود که گلگون

که ز بزمش بناگامی جلیدم
جلد باز بزم سکیدم که زانو

سواد یکدیگر چه زلفش
ببیند ز غم چه زلفش

به قصد کردن دل ترک چاد
برو تا بیغ را کیش له ابرو

صفا و دوق نیب الام
به بر صفت دل بر باغ مینوی

دادن دل خجالت که می پیوسته
گرسنگی کردی که نه نه نه نه نه

گر خاکش تا سفیدم که زلفش
ببصرت من خفته عالم که زلفش

غرق ز غم بادرت لب که بجزان
و کردی لاله کمان قد ضعیف غم اشو

و کلام

دست چشمت چرخ زلفش
بگشت لب در لب بیدارم اشو

با سینه زلفش دل جا بنیاد
بر لب کجاست زلفش زلفش اشو

دست زلفش زلفش زلفش
از زلفش زلفش که زلفش اشو

معلوم که کرم لاله کعبه رفته
هم شکه که دیدم که دل ز زلفش اشو

شعشع زلفش زلفش
دست زلفش زلفش در هر کجاست

سالم بود زلفش زلفش
دست زلفش زلفش زلفش اشو

الایا ایایا ایایا ایایا
اور کاش زلفش زلفش زلفش

عروس بگر مغرورم له مرد جام بتورا
قرارستی موره له عقد نقد ایانه

دل ای صفتی که در عشقش
میلیه با کبریا حضرت
میلش است بر او چون

که به توبه رسیده که
بیشترشون می بینند
میلش است بر او چون

که در توبه رسیده که
بیشترشون می بینند
میلش است بر او چون

بها اصل اگر حسنت نیست
برابر تو سرگشته و بارانه

که طلق زدم دل را از
بهر ما ویم زنا و عجب
اسلم بر این

که طلق زدم دل را از
بهر ما ویم زنا و عجب
اسلم بر این

که طلق زدم دل را از
بهر ما ویم زنا و عجب
اسلم بر این

طشقی بر خنیه بدایم
تا مژگ بر کرد دل نشسته

وزن

وزن کلبه و جبر کوه
که از زود او سر بره

وزن کلبه و جبر کوه
که از زود او سر بره

وزن کلبه و جبر کوه
که از زود او سر بره

بر کسی صحبت بشود
صالح هر دو جهان در دیره

عالم وصل کس که
وصل فرود بر فراق

عالم وصل کس که
وصل فرود بر فراق

عالم وصل کس که
وصل فرود بر فراق

برق عشق آفته بود
هر طرف در نظر غمزه سواد

فان در وقت درضه بکبر بگویند
فان در وقت درضه بکبر بگویند

که بیا بیا بیا بیا بیا بیا
که بیا بیا بیا بیا بیا بیا

وله

روی نادره چرایه و له شبایه
نات شکر قاتمه قدر له بایه

که بود صفت اگر بگویم
که بود صفت اگر بگویم

که بود صفت اگر بگویم
که بود صفت اگر بگویم

بسکه دل گریه شهید عشقت
تا حشر سنگ مزارت له تبا به

در

حج

که بود صفت اگر بگویم
که بود صفت اگر بگویم

که بود صفت اگر بگویم
که بود صفت اگر بگویم

و کوز گانه تو بر گشته به طالع برد مندا
پرین زلف من کین به مکار اول فرج جوت

که بود صفت اگر بگویم
که بود صفت اگر بگویم

که بود صفت اگر بگویم
که بود صفت اگر بگویم

اول عاقبت له عشق
آخر عمر له اول لهدایه

بهرت در صحن تو ایوانم ز غبار غفلت
که در صحن تو دوری را گلشنی بود
دست من زلف زلف زلف زلف زلف زلف
که یک قطره افق را یک یونان بود
جز ایند حکیم با لب جامه زلف
که تا زلف و صابون زلف زلف زلف

بسی دون همه گرد ز روی او رنگت هر کجا
هناسر گشته سلم او فدا دهی کوه

حکله

بچه بگویم که من زلف من زلف من زلف
آینه من زلف من زلف من زلف
بقی من زلف من زلف من زلف
در قفس من زلف من زلف من زلف
خود من زلف من زلف من زلف
کرا من زلف من زلف من زلف

آشنا ز شمع بیگانه خیزن نایابان
آشنا ز این سر سیاه بیگانه نینه
دست تو

دست قدرت شکست خسته زلف
هنر منظره تو ز تیر سحر زلف

کجا که کعبه کعبه کعبه کعبه
صنایم طبع من زلف من زلف

جای باره حضور به ادب سینه به
مجلس به لب لم امیر منجانی زلف

که در من زلف عشقت اول بیدار باشه
ولی بیدار لحوا غفلت من زلف

کریه نازده عاشق ابتداء زلف تو وزن
صفت پر دبا بد دل که در کون کعبه من زلف

نه زار تا بجا ناکه کجا بیخاک قامت
کوهه زلف تو در ایام کون کعبه من زلف

کوه صلابه زلف من زلف من زلف
کجا عشق با زلف من زلف من زلف

پرین مشکینت اولایه سر ابرو
بقصد قدر منجات و کوز زلف من زلف

به دستم بودی ترک مرا شکر کنم
 که چه بیداری و رفتی ز غم تو زانم
 که صفا منی هر چه که در خاطر تو
 شکر طره جانانه فرغ ما در حق
 بر قصد غم منم که سر را از درد
 سوای پرده ظلمت بیایم نسخه موده
 شعاعها افق که عکس این رفته

کلمات گریه از صحنه بیخ زینت درونی مضمون
 نظایر که بکیم شکر خطم بوی کرم
 ز یاد غصه ز یاد تفریح هر چه که جان
 فضا ز یاد بدردش تو کوه صندل با بوی
 جبهه تا که به وصلت بر جا پادشاه بوی
 سیاه منم دیدم که عکس غم بندد

که صد عشقا طاقم در یاد یکدیگر با صلح
 دل پر حسرتیم ایم که گل از غم جوته
 شکر است

شکر است خاطر منم که غم از غم
 این که دیده این سر شکر از غم با قوت



که هر چه بر بند زلفت داده
 گذارد فرغ دل اصلا داده
 که بعد که در سبک است
 که کلمه دیده در غم از غم داده

گذار غم نسیم نسیم بر تو
 درت در دما داخرا ده

که بوی خجسته منم که بوی
 ز سرشک تو که دین منم داده
 که کلج بودت عکس داده دیدم
 که بوی غم از غم و کت کلاوه
 که هر چه درم که در غم تو
 که هر چه درم که در غم تو
 زینت درت تو زینت تو
 صفت غم تو زینت تو کلاوه

چشم زود اشوبه ابرو نه توتو
بیا پیش خاطر کویوته تا بونه

دل حکم کرده فن او خوب دیده
بچاشت بخند نهاد خود نموده

خیال تیره کن کمال حکم کرد کولم
بجانم لعنت تکبر بایوته بونه

لحلقه چین لفاید با عارضه دونه

کلن لادان کاتاکر افنون خوته هندونه

نکند و آهنگان کویوته ابرو کز جادانان
مکادان کویوته ابرو کز جادانان

علاج حال کیم کیم یاد ی خلیتم
دولی رو بدادان و تا بونه بایوته

ادفعه اسم خزینه بوج کس غریب
بوجود زوق مردم ظاهر بایوته

عیدم عنقیب بوله جزن پیدل

صبر نام جزند اعیانه و عیدم همه

جزن امرد

جزن امرد فخر کویوته ابرو کز جادانان
دل عجز اسبغ مشغول شین

گر کجا حسرت ام خزینه کیم کردل
صحت عزیزان بولانه کیم کردل

کاف خنیم بوج واد دویوته جزن ارادل
زر ز جزن تو تریانه کیم کردل

صبح عید مرده فخر خنده کور
سالم الیه بیا حقیقت صبح فخر فونه

دم کردن کج عشقت منع فردا دونه کیم
صدورک توله هر لبسته زنجیر کیم

سوزد با مع طریقی کیم کردل
بدری شاد و کیم کردل
کف کیم کردل فخر کویوته ابرو کز جادانان
بدری شاد و کیم کردل
کف کیم کردل فخر کویوته ابرو کز جادانان

دلم بر خیزد از لطف تو در سینه عاویذ کم
و نه در آید مرگ عاشق همیشه زار و مشهور



بر گلداران شاد و دباری
قصه بود که زینب دباری

دلم تو را که در سینه بود و نه در آید
نیم چرخ پاره بباران لکها چه چو جادوی جادو
دلم زارم از غم زانو و نه تا توان شایسته
و غایب از آن برین خیزد یکباره مسدود

چو غم زار بود در حسرت بی تو
بیدر او که از لکها دباری
ببار در غبار گشته دوست
کم با غم که همیشه دباری

دلم سالم دزه دستی بلند کرد این را کرد
و نه کیش که ام چنه بدایم کن هندو سه

له دلتا نارودت خم محبت
له جام اشک به صبر دباری
به کشتی

بر کشتی زار باران شاد دباری
به بوی بوی زار و لکها دباری



که با سینه اندام کم سینه کم که دباری
ز زار و لکها دباری

بر کشتی که سینه کم سینه کم
بر کشتی که سینه کم سینه کم

ببار در غبار گشته دوست
ببار در غبار گشته دوست
ببار در غبار گشته دوست
ببار در غبار گشته دوست

که سینه کم سینه کم
که سینه کم سینه کم

به کشتی که سینه کم سینه کم
به کشتی که سینه کم سینه کم

ببار در غبار گشته دوست
ببار در غبار گشته دوست

نظر نداشت که از نظرش که بود غرضش
که بود غرضش که بود غرضش
که بود غرضش که بود غرضش
که بود غرضش که بود غرضش
که بود غرضش که بود غرضش



لطیف در قد و کلمه جنبی
حریف در لغز و دل نشینی

که گله برترین هر تنی بود
هر آن که گشت بهر تنی بود
فریاد از سر شمشیری
که گله ای نه همیشه بر تنی
بجز در وقت لطف اندکی
که صد بار در دوزخ است از تنی
هر چه در دست تو زان که
هر ایامی که تو زانی
بر

بغضت مردمانت ای
مکنش که او تو جز به تنی

که در دستش مین کرد از تنی
بلذت بود که از تنی

که خضران حال است
مکنش که صایه جانی

دکان خیزد لها لعل بیوت
سین حشرت صلب نگیس

باید چشم او بدین مکنش
که در دستش که تو در تنی



که گله ای نه همیشه بر تنی
بجز در وقت لطف اندکی
که صد بار در دوزخ است از تنی
هر چه در دست تو زان که
هر ایامی که تو زانی
بر

سرم که در شورت قبول
هموایم سرم در سر با

غبار سینه بالا بم که بریدیا
سبار بودم تیرت نظر با

گشت در دل به کز تیرت
سخت بودم کز کز تیرت

فوشید که تیرت کلام
بود منزه که تیرت کلام

وداع دل کلام جام حیات
که در خست تیره با این نظر با

چه سناش فرات خست
ادین درک من خلیا دید با

شغف با عظم آرد با فتن
در تیرت تیرت فتن

دیده تیرت با لب دل غم
در تیرت تیرت تیرت

الکام طبع که عاشق زار
بپایان زار کز تیرت لم هر بر با
وله کز تیرت

وله کز تیرت

بچه کز تیرت تیرت
دلخ بودم کز او تیرت

دلم کز تیرت کز تیرت
صحن مشرطه تیرت

فرض غم کز تیرت
آب تیرت او بود تیرت

طفندل موزه کرد دلای
ز تیرت لاجلو تیرت

تا که در دم ناقص زار
هر کجا به تیرت خود تیرت

تزد آنکه نصاحتی سلم
قرض بوبت کلام تیرت

تیرت تیرت کز تیرت
پدرش عارف بود تیرت

لا سیب کز تیرت کز تیرت
مفقه بود عارف تیرت

ظهور بود که هر دو دل دور روی هم
ادفات قوس فضل خزان تو زودی

مخوف دیدت که تلخ بود چه اوله اد
خوفا که سندی بر ما توانا هم می

دی چه غرضن که الت قطب ثابته
مشغول که بر دشت دوری که کو جلدی

گویم که زده همیشه لغاه حزن دل
سالمه عزیمت چه به تاثیر ده دکن

ای چو خصلت سیاه خرنیات
نابین بغلامی که بر لادی در ک

بود چو که در مریز روی با تو
دی که درم خزان بر سیم با

بیکم که بجا تهم لبی شیدا
چو به غمینه کل صبا کینه

که دل یسر زلفه که شادی بوسته
زننده دیکه آب بقادی کرنی می

فاو غفلت عیدت چو سوده بودید دل
که زبون کبر فزونی اگر خادوس

سر دور و اندیشه نماند که گریه
صبر کز زنده است بر کس نماند

استیده و دیناره که زود بود
هم شکر که کلبین گمانه گریه

ایستاده

نیز بر آن که بود اول کلمه نغمی
یا که بر آن که توتی ز دوست

منع شکر گمانت که هر کس که دل
شربت کوی چو بیدار شکر دستان

نماند به بی تو که زود تر است
نماند به بی تو که زود تر است



~~کتابخانه~~

کتابخانه کنگر
کتابخانه کنگر
کتابخانه کنگر
کتابخانه کنگر

کتابخانه کنگر
کتابخانه کنگر
کتابخانه کنگر
کتابخانه کنگر

کتابخانه کنگر
کتابخانه کنگر
کتابخانه کنگر
کتابخانه کنگر

جانانه کام دل گرجتو ز کوه
شغول نالینه لجد ایشیر نه
سالم دلیده صرع کردن با بیار
رحمت برالم بوکوه جورت هتا بکوه
ماه غرقه



عرق کله کله
کله کله کله کله
کله کله کله کله

کله کله کله کله
کله کله کله کله
کله کله کله کله

چمن لپرین دها خزلت
زیب که زنا جانده کور کولگان

عزیزم دور دور
عزیزم دور دور
عزیزم دور دور

بویچه دل بیار
بویچه دل بیار
بویچه دل بیار

کله کله کله کله
کله کله کله کله
کله کله کله کله

بیار دور دل آرام صفایه نشه رام
بیاض بده جهر کزان یام سر انبار

که طره زلف خورشید بود
که در وقت بیابان بود در راه جبار
که در وقت بیابان بود در راه جبار
که در وقت بیابان بود در راه جبار
که در وقت بیابان بود در راه جبار
که در وقت بیابان بود در راه جبار
که در وقت بیابان بود در راه جبار
که در وقت بیابان بود در راه جبار

گر گوش ندیم گشت است و هفت عالم
نمیدیم که دارد از که گوش تو بیجا

صبا بخورد و جانگزد و در وقت بیابان
بیاست غنیمت دان که بوی بیابان جبار

این طلعت ماه تابان در غنیمت است
زلف دار همچو لب محبوبین آن بر

پادشاه حقوق پنج خدمتار درینم
چه خواهد ز رعیت بر زبان آرزو نام

عشوّه چو باد به خضر گدالام
قبله آزادگان از صنم با رخ

دان

دل در آنشکسته شود با لقصیه میم داد
در دهنم مستغنم تن گرفتار است بی

غین میم که گوش جانگزد در دم
در دهنم آن را بیاید طرب بیاب

بندم دلف در وقت بیابان
مطربانانی بلبل با برب دلف

مرد در ده منیش تنم تو او و حالام
تا حکم گمان خضاره لایم با لایم

سین الف لام میم که گوش جانگزد
این غزل گفته است سبکی بود یاد یار

ایم میم بلبل در وقت بیابان
فانم زاده خضر کافران
گلزار سخن بوی گلستان
زینا شکر بلبل در وقت بیابان

غریب طاقه مجبوبه تا شکر لالیوی
تو گوین بر لب آب بقا بنشته هندوی



بیم گران کلان مغز در دماغ مسومه
 ندارد بجز صفت بوی ناس و در صفت روری
 که تو سینه در کویست نیت نام این
 تمام کنگ که در دماغ آورده در کوی
 مغز و در کویست در دماغ آورده

بر بعضی زلف چیا داری
 تو چه چو مگر درین مسیحا داری
 زده طره شکرک آن صفت زلف
 روزی مکن کافر بکلیب داری
 زلف بد برفق توان دیدنی
 این چه سرت بیگانه دودلی داری

بسم شکرکه زبخر جنون لگو لیل
 چو نال او گردم زبخر چشم حادور
 عرق شرم جنات بزخ گلچو کسید
 زان طراوت کیم تو برگردن بن داری

فصل

قصه کیم به شما کن آن دیدار
 خون صد طایفه در گردن مینا داری

تو در صفت تو کیم کن آن مغز کلان
 چه ضایعات که در چشم چیا داری

دکفم عهد کیم تو بوی غنایان
 که یو این بسم می بیفا دارن
عاج بکلام اولنا ناعاد

دل به محنت کسیدیم کیم با نذر در حشر
 امر در روز کیم جمع مردمان بگرم

دست از تو زانو نشکستیم کیم ز بار
 عملیست ما تو میباید زود بیدار

عالم در عیشش زوش ما در چشم ز کبار
 از ضیق بین بجز چشم چیا داری

غرق زلف تو زلف در دماغ آورده
 زلف تو کیم تو بوی غنایان

ز اسکن سر خشم شد کن زلف دماغ
 حیرانم زار



تمام شد کجایت سالم جفته سرکار احمد فنی تبرک

دام اقباله الامیر زمان یار سبکدوش بادا

بمنبت آهین به ست سید علی



در نام خود بنام آید چون حضرت
ایستاده است که در کمان و تیر و کمان

نار هم سارین نهانند که در در خانه مال
شکر با بیادین خانه ببردن در این

دنیای گوییم در این باره از آن سخن دل
به قرار در نظر به هیچ قانون دل

و این کجای مودتین که سخن دل
بکره جوشن بر جوشن دل از سخن دل

عاجت کردم دوا داغ فراق سر چار

کسک سبک المکنی که کوهش در
بلند از کوهش در کوهش در

شعر و نام این کلمه شمع آه سر
فالک اگر نستی در کوهش در

تو کجا و کجا بر مغزین کج کف قندار

در حکم خلد و بطق با بوز سف
عظمی بنی بوز سف

فطرت و عزم و انصاف و خیر
سینه زان دل و فزونی کوهش در

کسک ساد ابر چشم آواره از بار دویار

سور تامل لاد و دریا کوهش در
بنوه خانج با تا فطرت آفات کوهش در

روز و دوش مشغول گریه نم بفریاد سینه
بلو او دل پر از خار و عزیز در دهنه

دست بر این از تو چشم در نظر



Handwritten notes at the top left, possibly including a date or page number.

Handwritten text, possibly a name or title, located at the top right.



Handwritten text, possibly a title or chapter heading, located below the stamp.

Handwritten text in Persian script, possibly a preface or introductory note.

Handwritten text in Persian script, possibly a name or title.

Handwritten text in Persian script, possibly a name or title.

Handwritten text in Persian script, possibly a note or comment.

Handwritten text in Persian script, possibly a name or title.

CHAPITRE V

Handwritten text in Persian script, possibly a name or title.

Handwritten text in Persian script, possibly a name or title.

Handwritten text in Persian script, possibly a name or title.

Handwritten text in Persian script, possibly a name or title.

Handwritten text in Persian script, possibly a name or title.

Handwritten text in Persian script, possibly a name or title.

